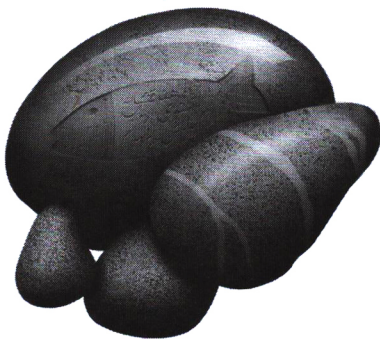




عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی

جمشید خانیان



گروه سنی نوجوان «+۱۵»

❖ موومان اول

از توی آینه به دست خودت نگاه کن و یک مربع بکش!

و او درست یک روز بعد از آمدن بابا، در حالی که به نظر سالم و سر حال می‌رسید، مثلِ درختی که دیگر قادر نباشد با ریشه‌ی خود از زمین آب و غذا بگیرد و با برگ‌هایش هوا را جذب بکند، خیلی آرام و غیرمنتظره مُرد.

توی آشیانه همه بی حرکت و مغموم ایستاده بودند و نگاه می‌کردند به سمتی که بی‌بی و آقای شهردار توی اتاقِ نمره‌ی ۷ نشسته بودند بالای سر او. او دراز کشیده بود و سر زیبایش مثل یک گوی درخشان چرخیده بود به طرفِ چپ و تصویرش توی آینه‌ی نیم‌قد پیدا بود. توی آینه همه چیز برعکس بود، طوری که انگار او خواب بود و انگار همین حالاست که پلک‌های نازک مهتابی‌اش مثلِ فلس‌های زنده‌ی ماهی بلرزد.

من و بابا و مامان و سام ایستاده بودیم کنار هم. من چسبیده بودم به بابا و فکر می‌کردم چه‌طور ممکن است او مُرده باشد؟ چند ساعت قبل از آن، همین آینه‌ی نیم‌قد را به صندلی تکیه داد و یک ورق کاغذ سفید و یک مداد آورد و به من گفت: «از توی آینه به دست خودت نگاه کن و یه مربع بکش!»

با تعجب گفتم: «یه مربع؟!»

او با تأکیدی مطمئن از آن چه که از من خواسته بود، تکرار کرد: «یه مربع!»